

## هیولای مظلوم من

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۰۱ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۰۷

DOR: [20.1001.1.27835480.1401.2.1213.4.3](https://doi.org/10.27835480.1401.2.1213.4.3)

شد. از تکان‌های پی در پی من و تصویرش، در سینه‌ام، گیج و افسون شدیم.

به خود آدمم فقط چند هسته سیاه بودم در گوشه‌ای از خاکی نه چندان مرغوب که به سختی و طی سالیان طولانی رشد و نمو یافتم. اینبار نه من تنها بودم نه پدر و مادرم بلکه به هزاران سیب و هزاران نفر، تکثیر یافته بودیم. و تصویرشان در برق سینه ما همچنان افسون‌کننده می‌نمود.

کرمی در خیز و رقص جلوه‌گر چشمانم شد، بلاخره با رقص نرم و آهنگین در تنم جان گرفت. و ذره ذره وجودم و هسته‌های هیولای‌ام را بلعید. سرم گیج رفت حین سقوط پدر و مادرم را دیدم که در تاریکی سایه درخت عظیم، سر در گریبان و غصه دار خاطرات نور بازی‌شان بودند. در دامان‌شان متلاشی شدم و تردامنش‌ان کردم و هسته‌های سیاهم بر جای جای، زمین پخش شدند.

پشت سرشان برکه‌ای بود. نوری که بر سطح آب تالو دلنواز داشت، حامل عکس سیبی بود، بر فراز درخت؛ تنها سیبی که غرق در نور و نور غرق در او بود. سیب متوجه هیچ کرم و انسی، بر زمین نمی‌شد و هیچ کرم و انسی، دستش به او نمی‌رسید. سرخی فریبایش در نور ناپدید بود. هیولای درونش آرام و آسوده بود. آنجا ساکت بود. بی‌هیاهو و هم همه.

سیب در سوز و گداز دلنشین آفتاب سوخت و هسته‌هایش با خودش خشکید. باد هو هو هوس کنان، هسته‌هایش را بر زمین پراکند. دیگر در برکه و آسمان، سیب نبود. فقط نور بود و نور..



مرضیه عزیزى \*

صدای هو هو هوس باد را شنیدم و خنکی دلپذیرش تنم را لمس کرد. چشمان خفته‌ام آرام باز شد. برق نور سطح آب هوشیارم کرد. تصویر سیب سرخی در آب دیدم، هر حرکتی می‌کردم او نیز می‌کرد. آویزان شاخه درخت لطیف با برگ‌های نرم و چشم‌نواز بودم.

باد شدیدتر شد؛ مرا تکان می‌داد، پدر و مادرم بی‌توجه به باد، غرق نور بازی و عشق بازی، با دست‌ان گره خورده در هم، رو به آسمان می‌نگریستند و شکرگزار خلدبرین‌شان بودند.

این بار به طرز هول‌انگیزی، باد شدید شد؛ هسته‌های سیاه درونم لرزیدند، جان گرفتند و صدای هیولا دادند. از تکان آن‌ها، من تکان خوردم، مادرم مضطرب شد. چشم از نور برداشت. زیبایی و رنگ و لعابم، برقی در چشمانش نشان داد و تصویر خودش را در برق سینه‌ام، دید. به زیبایش غره و دلخوش شد. از نفیر لاینقطع هی هی من و لا لا او، آهنگی حیرت‌انگیز، در گوش جانمان نواخته شد. مست بوی تنم

\* marziyehazizi2019@gmail.com-